

بازتاب سیاست عشایری رضاشاه در اشعار و سروده‌های بومی بویراحمد

دکتر حمید حاجیان پور استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز
دکتر کشواد سیاهپور استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

چکیده

سیاست عشایری رضاشاه که بر تحقق رؤیای ناپخته پیدایش دولت مدرن در ایران استوار شده بود، بر استبداد، سرکوب و حذف از صحنه اجتماع، بنیاد نهاده شده بود. عشایر، قشر مولدی بودند که بنا به ذات زندگی خویش، می‌بایست کوچ رو باشند تا دام‌های خود را پرورش دهند و با ییلاق و قشلاق مستمر و مشقت آمیز زیست خود را تضمین نمایند. رضاشاه و حامیان فکری و عملی حکومت وی - در داخل و خارج - نه تنها در اندیشه رفع مشکلات و سختی‌های زندگی عشایر نبودند؛ که تمام هستی عشایر را هدف قرار دادند و از بین بردند. اسکان اجباری (تخته قاپو)، تغییر لباس و به تبع آن تغییر شکل و هویت، مسئله خدمت وظیفه یا همان اجباری، گرفتن و پاره کردن و سوختن سیاه چادرهای عشایر و مواردی از این دست، مردم را به ستوه آورده بود. بازتاب این سیاست ستمگرانه و متعدیانه، در ادبیات عامیانه بویراحمد متجلی و منعکس گردید و در اشعار و سروده های این قوم خود را نشان داد. با این حال بخش اعظم ادبیات و سروده‌های قوم به دلیل عدم کتابت و نیز وفات کسانی که دوره صعب رضاشاه را به چشم دیده بودند، از بین رفته است. به رغم این نقیصه، بخشی از اشعار و سروده های بویراحمد در باب سیاست عشایری رضاشاه، که هم زمان با رخدادها نقل و نشر شده، گردآوری و بررسی گردیده است. از آنچه تا امروز در مکتوبات و منقولات محلی بر جای مانده، برمی آید که وقایع مهم و شخصیت‌های مؤثر در ذهن و زبان عامه و شاعران این قوم محفوظ و بازتاب داشته است؛ اشعاری

درباره شخصیت های جنگجو و شجاع، نبردهای مهم و مؤثر، تغییر لباس و تغییر شکل و هویت، طرح اجباری (= سربازی)، سروده‌های موجود، هم به زبان فارسی است و هم به گویش محلی. این مقاله که بر مبنای روش کتابخانه ای و جمع آوری میدانی و شیوه تحقیق تاریخی، توصیف و تحلیل گردیده، به گوشه ای از ادبیات و سروده‌های بومی بویراحمد در باب رخدادها، اقدامات و سیاست عشایری رضاشاه پرداخته است.

واژگان کلیدی: بویراحمد، رضاشاه، سیاست عشایری، اشعار و سروده‌های قومی، تغییرلباس، اجباری، تخته قاپو.

مقدمه

بویراحمدی‌ها، اتحادیه‌ای هستند از طوایف و تیره‌های مختلف و متعدد که دست کم از عهد قاجار به بعد، ترکیب آن ثابت مانده است. نام بویراحمد، یک اسم قدیمی است که از دوره تیموری در منابع موجود آمده است (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۱۳-۲۱۲). در یک سند معتبر محلی از عهد شاه عباس دوم و کتاب ریاض الفردوس از دوره شاه سلیمان، نام بویراحمد نیز مضبوط است (صفی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲/۶۸۷-۴۸۹/حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۳). مؤلف فارسنامه ناصری، از سه قوم جاک، باوی و آقاجری در کهگیلویه و بهبهان نام می‌برد که بویراحمد یکی از بازمانده‌های قوم جاک است (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۹). جاک، از جمله اقوامی بود که در عهد اتابک هزاراسف لُر (۶۵۰-۶۰۰ هـ ق) به او پیوستند، و در دوره‌های بعد از شهرت خاصی برخوردار گردید (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۴۰/اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۴۲۰/۱/وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۰). خورموجی به طور کلی «طوایف مختلفه» کهگیلویه را این گونه بر می‌شمارد: «باوی، بویراحمد، نویی، طیبی، بهمئی، چروم، آقاجری، شیرعلی، یوسفی، شهرویی و دشمن زیاری» (خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۰۳). بنا به تحقیق فسایی، طوایف تشکیل دهنده بویراحمد در دوره قاجار، عبارت بوده از: «آقایی، اردشیری، اولاد میرزاعلی، باباملکی، باده‌لونی، باتولی، برآقایی، تاس احمدی، تامرادی، جلیل خلیلی، سرکوهک، شیخ ممو، عباسی، گودرزی، نگین تاجی، مشهدی» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۸۲). اکثر قریب به اتفاق طوایف مذکور، هسته اصلی بویراحمد را از عهد قاجار تا کنون شکل و انسجام داده‌اند. آنچه به نام بویراحمد موجودیت یافته و تا امروز شناخته می‌شود، از فرهنگ و ادب همگن و یکسانی برخوردار است. در فرهنگ و ادب این قوم، حفظ و حراست از دستاوردهای تاریخی با سرایش اشعار- که غالباً شاعران آن گمنام مانده اند - انجام گرفته و بدین ترتیب بخشی از

رخدادهای تاریخی بویراحمد در قالب اشعار و سروده‌های محلی، محفوظ و ماندگار گردیده است. نمونه ای از آن که در این مقاله بررسی و تحقیق شده، در باب سیاست عشایری رضاشاه و اقدامات وی و حاکمان نظامی اوست. بازتاب اقدامات زورگویانه و ستمگرانه‌ای چون تغییر لباس و هویت، تخته قاپو، اجباری (سربازی) و تمجید و تجلیل جنگجویان و مبارزان بویراحمد- خاصه کسانی که مقابل حکومت رضاشاه ایستاده‌اند- در سروده‌های عامیانه بویراحمدی‌ها انعکاس و انتشار یافته است. این مقاله که به صورت گردآوری کتابخانه‌ای و میدانی، تهه و تدوین گردیده، به شیوه تحقیق تاریخی و روش توصیفی- تحلیلی، تبیین و تشریح شده است.

سیاست عشایری رضاشاه و پیامدهای آن در بویراحمد

هر چند رضاشاه از سال ۱۳۰۴ خورشیدی به پادشاه رسید، اما شهرت و قدرت وی از چند سال قبل آغاز شده بود. احمدشاه قاجار- آخرین پادشاه سلسله قاجار- بنا به خصوصیات فردی و اوضاع اجتماعی، نتوانست در اداره کردن کشور موفق باشد. وی در آخرین مسافرت خارجی خود، تمام اختیارات و قدرت مملکت را به رضاخان سردار سپه سپرد. محققانی نظیر ایوانف تأکید دارند که در این زمان «قاجارها ۷ چ گونه قدرتی» نداشتند و رضاخان حاکم مطلق بود (ایوانف، ۱۳۵۹: ۴۵۳). سرانجام با حمایت انگلیس، کابینه جدیدی متشکل از دو مهره مورد وثوق آنان- رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبایی- بر سر کار آمد و قاجارها را کنار زد: «کابینه سیاه» (رجوع شود: آبرونساید، ۱۳۷۳: ۲۶۴-۲۵۹). رضاخان که ظاهراً مدارج نظامی را به خوبی طی کرده بود، به عنوان وزیر جنگ و رئیس الوزرا برگزیده شد. وی پس از کودتا با نیروی نظامی تحت امر خویش، قیام‌ها و شورش‌های متعددی را در نقاط مختلف کشور سرکوب کرد. عشایر نیز یک دسته از آنها بودند که در مناطق مختلف مملکت نظیر آذربایجان، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، فارس، خوزستان، بلوچستان و بختیاری شورش کرده بودند (رجوع شود: یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۳۵۸-۳۹/کرونین، ۱۳۷۷: ۳۷۸-۳۵۹). با چنین زمینه‌ای، رضاشاه به محض نشستن بر تخت پادشاه، سیاست عشایری دیکته شده بر خود را بر پایه نابودی کامل عشایر اعمال و اجرا کرد. داستان برخورد خونین و خشن حکومت رضاشاه با عشایر در بسیاری از تحقیقات محققان خارجی و داخلی آمده است (از جمله رجوع شود: کرونین، ۱۳۷۷: ۴۲۱-۴۱۹/ داگلاس، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۷۰/ همبلی، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۰).

بویراحمدی‌ها، تا قبل از پادشاه رضاشاه و اعمال سیاست‌های حذفی وی، روابط مناسب و دوستانه-

ای با دولت داشتند. آنها، حتی در سرکوب شیخ خزعل - در سال ۱۳۰۳ - نقش مؤثری ایفا کردند و همراه نظامیان حکومت با شیخ و طرفدارانش جنگیدند. سال قبل نیز دو تن از خوانین معروف بویراحمد - شکرالله‌خان و سرتیپ خان - به پیشنهاد میرزااحسن خان مشیرالدوله (رئیس الوزرا) و رضاخان سردار سپه وزیر جنگ، تشویق‌نامه گرفتند و القاب «ضرغام الدوله» و «هژیر السلطنه» را دریافت کردند (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۲۹۶). در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ که نخستین درگیری رسمی بویراحمدی‌ها با حکومت رضاشاه در حوزه ممسنی و به طرفداری امام قلی‌خان ممسنی رخ داد بویراحمدی‌ها دچار اختلافات داخلی بودند و مشکل حادی با حکومت نداشتند. وقایع داخلی و شکایات خوانین بویراحمد علیا و سفلی علیه یکدیگر، موجب دخالت آشکار دولتیان در داخل بویراحمد گردید و به تدریج رابطه رضاشاه و بویراحمدی‌ها را تیره کرد. فرجام این روابط و تصمیم قطعی رضاشاه در سرکوب و انقیاد عشایر ایران، بویراحمد را نیز دچار بزرگترین لشکرکشی داخلی رضاشاه نمود و جنگ سهمگین و خونین، «تنگ تامرادی» را موجب شد (تابستان ۱۳۰۹). از اوایل سال ۱۳۱۰ نظامیان رضاشاه با قدرت و قوت وارد بویراحمد شدند و مرکز نظامی خود را در روستای «تل خسرو» - پنج کیلومتری جنوب یاسوج - بر پا ساختند. این روستا، به تدریج مبدل به شهرک شد و شعباتی از ادارات دولتی مستقر گردید. بدین ترتیب، حاکمیت مستبدانه و خشن حکومت رضاشاه در بویراحمد شکل قطعی گرفت و تا سقوط وی استمرار یافت. نتیجه تعدی و تطاول مأموران رضاشاه در بویراحمد، اعدام‌های بی رویه، توارى و یاغى شدن برخی محلیان، از بین بردن دسته جمعی و بی‌رحمانه برخی طوایف و تیره‌ها، بیگاری اجباری و... بود.

هجوم نظامیان حکومت به بویراحمد و جنگ تنگ تامرادی

نبرد تنگ تامرادی در تابستان ۱۳۰۹ ش. رخ داد و در آن بویراحمدی‌ها به فرمانده «لهراس (= لهراسب) با تولى» توانستند مقاومت و مبارزه جانانه و شگفتی نمایند. بی تردید، جنگ تنگ تامرادی مه‌ترین درگیری داخلی عصر رضاشاه بود. یک لشکر ده هزار نفری از ارتش مدرن رضاشاه، قریب یک ماه با بویراحمدی‌ها مصاف داد و سرانجام هزیمت سنگین یافت. محمد بهمن بیگی، به درستی در توصیف این جنگ می نویسد: «نبرد تنگ تامرادی، یک نبرد نبود. یک حماسه بود. نه فقط حماسه بویراحمد، بلکه حماسه عشایر ایران بود. در این نبرد ایل بویراحمد، یکه و تنها، روبروی نیمی از قشون ایران و ترکیبی از جنگاوران قشقایی، بختیاری، ممسنی و کهگیلویه ایستاد و همه را به زانو در

آورد.» (بهمن بیگی، ۱۳۶۸: ۳۳۱).

در حقیقت، بویراحمدی‌ها آخرین گروه عشایر ایران بودند که علیه سیاست‌های ناپخته دولت مدرن رضاشاه که بر حذف عشایر متکی بود، قیام مسلحانه نمودند. به رغم اقدامات پیشگیرانه و ملتسمانه بویراحمدی‌ها، به دستور اکید رضاشاه، از سال ۱۳۰۶ حمله به بویراحمد آغاز شد. سردار اسعد وزیر جنگ رضاشاه در خاطرات «مرداد ۱۳۰۶» خود می‌نویسد: «چندی قبل شاه به من فرمود باید یک اردو برود برای سرکوبی بویراحمد. عرض کردم امر کنید یک دسته بختیاری، یک دسته قشقایی با یک دسته نظامی بروند، امر شد. اردو همین قسم حرکت کرد.» (بختیاری، ۱۳۷۲: ۲۰۵). بویراحمدی‌ها نیز بدون مقاومت و درگیری، حضور اردوی حکومتی را پذیرفتند و حتی دولتیان، خان معروف بویراحمد علیا-سرتیپ خان-را بازداشت و به شیراز انتقال دادند. در تیرماه ۱۳۰۶ خوانین و سران بویراحمد علیا که گویا از خبر اردوکنشی حکومت مطلع گشته بودند، در تلگرافی ملتسمانه خواهان عدم حمله حکومت به عشایر منطقه و جلوگیری از قتل و خونریزی شده بودند. آنها به برخی خدمات خود، نظیر «دستگیری و تسلیم میر مذکور یاغی»، مشارکت در سرکوب و تسلیم «شیخ خزعل»، انجام «خلع سلاح»، که «از تمام ایلات و عشایر جنوب سبقت جسته، تفنگ و فشنگ جمعی خود را گرفته تسلیم مأمورین مربوط داشته»، «مواظبت در نظم محل جمعی خود» و «تأدیه مالیات سنواتی» اشاره نموده بودند (غفاری، ۱۳۷۸: ۴۵۸-۴۵۹). در این تلگراف به نقش منفی و مخرب «فرمانده ساخلوی کهگیلویه و بهبهان» اشاره و در پایان ابراز داشته بودند: «... اینک بر اثر شرارت اشرار معدود، دولت گویا تصمیم گرفته، کلیه بویراحمد را تحت فشار قرار دهد، مظلوم و ستمگر را بلا تبعیض مورد حمله سازد... خوب است اولیاء امور نقشه‌کشی‌های مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است، ترتیب اثر ندهند [و] خون بی‌گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است، به دست قشقایی و غیره [به] غارت ندهند...» (همان). اما حکومت تصمیم خود را گرفته بود. سال ۱۳۰۷ میان امام‌قلی‌خان رستم ممسنی و «محمد معین دهدشتی» (معین التجار بوشهری) بر سر املاک ممسنی-که از عهد قاجار به بوشهری هبه شده بود- دوباره اختلاف خونین افتاد. امام‌قلی‌خان از دایی‌های بویراحمدی خود استمداد طلبید. جمعی از آنها پاسخ مثبت دادند و در درگیری طرفین شرکت جستند. نقش و تأثیر جنگجویان بویراحمد در هزیمت نظامیان- و چریکهای قشقایی، بکش، جاوید و دشمن زیاری ممسنی که همراه و حامی بوشهری شده بودند- تعیین کننده و حیاتی بود. جنگ «دو رگ مدین» (مدو) یا دو رگ دهنو، حاصل تصادم طرفین بود که بیش از پیش آوازه بویراحمد را طنین افکند (بیات، ۱۳۶۵: ۳۹-۴۵) با این حال این جریانات به گوش حکومت خوش نمی‌آمد.

در ایام شورش عمومی قشقایی‌ها در سال ۱۳۰۸، بویراحمدی‌ها حضور مستقیم پیدا نکردند. تنها موردی که منابع بدان اشارت دارند، حمله بویراحمدی‌ها به «یک ستون تدارکاتی قشون دولتی» در گردنه شول - میانه راه شیراز و اردکان - بود، که با انهدام آن «ارتباط قوای شاه بختی را با شیراز قطع نمودند» و بدین طریق به قشقایی‌ها کمک کردند (همان: ۷۰). منابع محلی از اختلاف بویراحمدی‌ها بر سر موضوع حمایت از قشقایی‌ها سخن گفته‌اند. برخی بویراحمدی‌ها علیه قشقایی‌ها موضع گرفته و به مناطق تیره کشکولی در کاکان حمله کرده و بدین گونه طرفداری خود را از حکومت اعلام نمودند (اکبری، ۱۳۶۸: ۵۵-۵۲). با وجود این، سرلشکر شیبانی با حضور در فارس توانست شورش قشقایی‌ها را فرو نشاند و در سال بعد، طبق دستور مؤکد مرکز نشینان، یورش به بویراحمد و «قلع و قمع» آنها را وجهه همت قرار داد. نتیجه همین هجوم بود که به جنگ تنگ تامرادی و شکست فزاینده نظامیان منجر شد. اسناد موجود نشان می‌دهد، حکومت ایران برای تأمین منافع نفت انگلیس و کمپانی نفت - که نسبت به یورش بویراحمدی‌ها به کمپ‌های خویش شاکی بود - «اوامر مقتضیه» در سرکوب بویراحمد را صادر کرده است (کیانی، ۱۳۸۴: ۸۱۸). تیمور تاش وزیر دربار رضاشاه، در پاسخ نامه «مستر جکس» (مدیر کمپانی نفت انگلیس - ایران) که در پنجم تیرماه ۱۳۰۹ به وی نوشته بود، اعلام داشت «اوامر مقتضیه در سرکوبی» بویراحمدی‌ها صادر شده است (همان). دو روز بعد، مدیر انگلیسی کمپانی نفت، مراتب تقدیر و سپاس خود را به تیمور تاش اطلاع داد و «غرض» خود «از راپورت دادن شرارت بویراحمدی‌ها» را «اطمینان» حاصل کردن از آگاه «حضرت اشرف» (تیمور تاش) و دولت ایران عنوان کرد. وی به صراحت آشکار ساخت که «باعث خوشوقتی است» که «دولت به فوریت و به طرز مؤثری اقدام فرموده» و «اقدامات مقتضی برای مجازات آنها و جلوگیری از تکرار این وقایع که مانند سال قبل خساراتی به کمپانی ما وارد آورده، خواهد شد» (همان). باری، با یورش ده هزار نفری ارتش رضاشاه به بویراحمد، مقابله با آن اولویت اصلی مردم بویراحمد گشت. تقریباً تمام مردان جنگی بویراحمد در علیا و سفلی، متفق و مصمم آماده دفاع شدند. آنها به فرمانده «کی لهراس» در اردکان فارس به اردوگاه نظامی شیبخون زدند و تلاش نمودند مانع حضور و پیشروی نظامیان به سوی بویراحمد گردند. اما این ترفند تأثیر گذار نشد و لشکرکشی شگفتی که به نوشته یکی از نظامیان حاضر در این عملیات «طول ستون» آن «در حدود ۲۴ کیلومتر» بود، جهت افنا و نابودی یک قوم به حرکت در آمد (بیات، ۱۳۷۳: ۱۷۷). در مسیر حرکت نظامیان چند درگیری شدید و مختصر رخ داد که در نواحی «سنگ منگ»، دشتروم، سفیدار و تامرادی بود. در بین این درگیری‌ها، سنگ منگ و تنگ تامرادی سخت‌ترین و پرتلفات‌ترین آنها بود. جنگ اصلی درون تنگه مشهور تامرادی اتفاق افتاد و حدود شش

روز به طول انجامید و با هزیمت و تلفات سنگین نظامیان به عقب نشینی آنان منتهی گشت (جان پولاد، ۱۳۸۵: ۷۵-۸۰). بویراحمدی‌ها در مقابل لشکرکشی ده هزار نفری حکومت قابل توجه بود. یکی از افسران فرمانده که از آغاز تا پایان عملیات نظامی حاضر و ناظر بود، معتقد است که بویراحمدی‌ها از همان نخستین شبیخون به اردوگاه نظامیان در اردکان در حدود ۷۵ کیلومتری موطن خود «کاملاً قدرت و جنگجویی خود را نشان دادند.» (همان: ۷۴) وی عقب نشینی از تنگ تامرادی را از نظر حفظ موجودیت نیروی حکومتی مهم می‌داند و می‌نویسد: «نیروی اعزامی به بویراحمدی از یک شکست قطعی نجات یافت» (همان: ۸۰). یک نظامی دیگر اعتقاد دارد، عقب نشینی نظامیان و رها شدن از دست بویراحمدی‌ها، آنچنان پرثمر بود «که سرنوشت تمام خطه فارس و جنوب ایران را تغییر داد» (فولادوند، ۱۳۴۸: ۶۱). بدین ترتیب، اردوکشی رضاشاه به بویراحمد که یکی از بزرگ‌ترین مسائل تاریخی داخلی آن دوران بود، با مقتول و مجروح شدن بسیاری از نظامیان و عشایر پایان یافت. به تدریج در ادبیات فولکلوریک مردم که همراه با حفظ وقایع و رنگ حماسی آن بود، ابیاتی نقش بست که گویای وضعیت وقایع و حوادث این دوران است.

جدال دولت مدرن با ایلات بویر احمد در تاریخ شفاه

اشعار مربوط به نبرد تنگ تامرادی و فرمانده بویراحمدی‌ها

از اشعاری که در این خصوص سروده و به عنوان تاریخ شفاه منطقه محفوظ مانده است، آثار کمی به یادگار مانده است. اما همان اندک ابیات حماسی نیز گویای فضای تاریخی مورد مطالعه این مقاله می‌باشد. درباره جنگ تنگ تامرادی و کی‌لهراس (فرمانده بویراحمدی‌ها)، اشعاری به لهجه بویراحمدی از شاعران گمنام و فردی به نام «شیخ علی‌مراد» سروده شده که بخشی از آن ارائه می‌شود (ابیات شیخ علی‌مراد تامرادی (تنهایی) از نوارهای کاست انتشار داده شده، تبیین و تشریح می‌شود). در تقدم و تأخر اشعار مزبور، تلاش گردیده ترتیب زمانی و موضوع آن رعایت شود و اهمیت تاریخی هر کدام اشاره گردد. با ملاحظه اشعار می‌توان دریافت که نقش کی‌لهراس فرمانده بویراحمدی‌ها در جنگ‌ها- از جمله دو رگ مدین، سنگ منگ و تنگ تامرادی- در اذهان بویراحمدی‌ها، به صورت یک حماسه تاریخی درآمده است. این مهم نه تنها در بویراحمد که در نزد دیگر اقوام جنوب نظیر قشقایی‌ها به چشم می‌خورد. بهمن بیگی از ایل قشقایی که دوره رضاشاه را در خاطر داشته، این شخصیت حماسی را چنین به تصویر می‌کشد: «مادران قشقایی نام نامی قهرمان بویراحمد را برای پسران خود برگزیدند و از برو

دوششان منجوق آبی آویختند.» (بهمن بیگی، ۱۳۶۸: ۲۲۵). «لهراسب فاتح، لهراسب شکست ناپذیر، لهراسبی که یک تنه قشون تهران و فارس و سپاه بختیاری و قشقایی را در هم شکسته بود، معبود مادران قشقایی گشت.» (همان: ۲۲۴). این «لهراسب بدون نسب ارثی و خانوادگی، از جانب مردم بویراحمد، به لقب محترم «کی» ملقب گردید. همان لقبی که در تاریخ ایران باستان خسرو را کی خسرو، قباد را کی قباد و کاوس را کی کاوس کرده بود» (همان: ۳۳۱). پس از جنگ تنگ تامرادی بود که «فاتح نام آور تامرادی، دیگر لهراسب نبود. کی لهراسب بود. رستم دستان بود، فقط با این تفاوت که افسانه و داستان نبود» (همان). واقعیت این است که توصیفات بهمن بیگی در باب کی لهراس، نه تنها مبالغه و اغراق نبود، بلکه این فرمانده هم در اشعار محلی و هم در قصه‌ها و داستان‌ها به سرعت متجلی شد (برای نمونه بنگرید: طاهری، ۲۵۳۶).

آنچه، شیخ علی مراد در اشعار خویش توصیف می‌کند، مبین اعتقاد عمومی بویراحمدی‌ها در عهد کی لهراسب و سال‌ها بعد از اوست. از جمله:

(جنگ در گرفت در دورگ مدین، قلّه کله قندی هج شیری مثل لهراس جنگ نکرده است) (۱)

اشاره به جنگ دورگ مدین و حضور بویراحمدی‌ها به طرفداری از امام قلی خان ممسنی است.

(این ناله و شیبه اسب بور است، نه بانگ باد این سنت شیبخون زدن را لهراس نهاده است) (۲)

ارزش رزمی کی لهراسب به حدی در اوج بود که با وجود سنت شیبخون زدن در ادوار مختلف تاریخ ایران و نزد اقوام و قبایل آن - از جمله بویراحمد - شاعر دوست دارد آن را منسوب به کی لهراس نماید. شیبخونی که بویراحمدی‌ها به فرمانده کی لهراسب در اردکان به نیروی نظامی زدند، مایه اعجاب نظامیان و خسران فراوان آنان گردید. سرهنگ فولادوند در مطلبی مستقل با عنوان «شیبخونی که یک شب خونین به وجود آورد»، داستان یورش شبانه بویراحمدی‌ها به اردوگاه نظامیان - در اردکان - را شرح داده است (برای اطلاع کامل رجوع شود: فولادوند، ۱۳۴۹: ۱۰-۱۲ و ۶۵-۶۱). پیشتر اشاره شد که سرهنگ «جان پولاد» از فرماندهان حاضر در حادثه مزبور، معتقد است: شیبخون اردکان «کاملاً قدرت و جنگجویی» بویراحمدی‌ها را «نشان داد» (جان پولاد، ۱۳۸۵: ۷۴).

(کی لهراس سر کمر و اردو درون تنگ است تا صدسال دال بخورد، نعش مانده از جرسنگ منگ-

هست) (۳)

نبرد سنگ منگ که از درگیری‌های سنگین و خونین بویراحمدی‌ها و نظامیان بود، به گفته سرگرد عزیزالله پیشداد که خود حضور داشته، «دو روز و یک شب» ادامه یافته و تقریباً با «۱۵ کشته و ۱۲۰ زخمی» از نظامیان پایان پذیرفته است (بیات، ۱۳۷۳: ۱۷۸). البته سرهنگ جان پولاد، درگیری در

گردنه سنگ منگ را «از ظهر تا غروب» عنوان می‌کند (جان پولاد، ۱۳۸۵: ۷۴).
(قراول (=دیدبان) نوبت به نوبته و خان دم پیر ساکنه / حکومت امیر لشکر [شیبانی] در محاصره
کی لهراس و در تنگه گیر افتاده) (۴).

اشاره شاعر به محاصره نظامیان حکومت پهلوی به فرمانده امیر لشکر شیبانی در تنگ تامرادی است. چنان که منابع نظامی نوشته‌اند، در محاصره‌ای که لشکر رضاشاه در تنگ تامرادی با آن مواجه شد، صدها تن از افسران و درجه داران، مقتول و مجروح و مصدوم گشتند و به سختی و فلاکت توانستند از مهلکه رها شوند (برای اطلاع از وضعیت وخیم و بحرانی هزاران نظامی رضاشاه در تنگ تامرادی، رجوع شود به: جان پولاد، ۱۳۸۵: ۸۲-۷۵ / بیات ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۷۹ / کاظمی و البرز، ۱۳۵۵: ۱۱۵-۱۰۹).

روایت نظامیان حاکی از تلاش و ترفند فرماندهان ستون محصور و هماهنگی با رضاشاه در تهران برای عقب‌نشینی است که سرانجام موفق به گریز از قتلگاه شده‌اند (فولادوند، ۱۳۴۸: ۶۲-۶۱). اما بویراحمدی‌ها معتقدند که؛ چریک‌های قشقایی همراه ستون - به رهبری ناصرخان قشقایی فرزند بزرگ صولت‌الدوله - با سران بویراحمد تماس گرفتند و خواهان اتمام جنگ و اجازه عقب نشینی نظامیان شدند که نهایتاً پذیرفته شد.

در خصوص محاصره لشکر رضاشاه در تنگ تامرادی و اذن خواه امیر لشکر شیبانی از بویراحمدی‌ها - خاصه کی لهراس - بیت زیر سروده شده است.

(کی لهراس اذن و اجازه به من بده تا از تنگه در آیم / بروم پیش رضاشاه بخت و عفو برایت
بیاورم) (۵)

«بخت» به معنای تعهد و سوگند شفاة است که به نام امامان - بویژه امام علی (ع) - بسته می‌شود و به طرفی که در خطر است اطمینان می‌دهند که رفع خطر شده است. برخی اشعار شیخ علی‌مراد، بیانگر قدرت رزمی و شهامت جنگی کی لهراس و شکست هزاران نظامی اردوی رضاشاه است.
(شش هزار اردوی شاه، رسید تل اسپید / کی لهراس دادشان به دم تیر شوجر که التیام پیدا
نکردند) (۶)

(کی لهراس جقه سفید، آمد دم پیر / همچون شیر جر می کند با توپ شصت تیر) (۷)
(حکومت در بهبهان است، و خان رفته به لنده / کی لهراس نایب های نظامی را لت و پار کرده
است) (۸)

اما، مرگ کی لهراس مساوی با پایان قدرت عشایر بویراحمد و سران آن بود. واقعیت آن است که

از همان لحظه‌ای که کی لهراس کشته شد، جنگجویان بویراحمد پای مقاومت و مبارزه را از دست دادند و حاکمیت مستبدانه و خشن نظامیان بر قبایل بویراحمد، کهگیلویه و ممسنی شروع شد. هر چند سه چهار سالی پس از قتل کی لهراس، باز چند نفری از بویراحمدی‌ها و دیگر اقوام، علیه حکومت یاغی شدند و جنگیدند، اما حکومت نظامی متزلزل نشد و تا سقوط و خلع رضاشاه دوام یافت. شیخ علی‌مراد در بیت زیر بیان می‌کند که بعد از کشتن کی لهراس نظام و قدرت خانی بر افتاد.

(زین طلا، داخل زین طلا، رکاب کوتاه/ بعد از کشتن کی لهراس، خانی بر افتاد)(۹)

علاوه بر اشعار پیشین، ابیات دیگری درباره کی لهراس سروده شده که متأسفانه سرایندگان آن مشخص نیستند. به نظر می‌رسد، مشهورترین بیتی که از زبان کی لهراس گفته شده و بویراحمدی‌ها را همواره به «یاد» او فرا می‌خواند، این است که:

(بویراحمد یادم کنید بیشتر در خصوص جنگ تنگ تامرادی/ کی دیده بچه لری با شاه کند

جنگ)(۱۰)

بیت بالا در بسیاری از منابع مکتوب مندرج است (نامه نور، ۱۳۵۹: بی ص/ غفاری، ۱۳۶۲: ۱۳/ حسینی، ۱۳۸۱: ۱۳۵). اما آنچه در اینجا ذکرش خالی از لطف نیست، نقل خاطره بهمن بیگی از شعر مزبور است. وی می‌نویسد: در یکی از مدارس بویراحمد از طایفه قایدگیوی (کی گیوی)، کودکی با صدای بلند و زلال و آهنگی شیرین شعری می‌خواند که نام نامی لهراسب در آن بود. از او خواستم که شعرش را بنویسد. وسایل نوشتن در دسترس نبود. با نوک چوبی که به دست گرفت و با خطی خوش، بر خاک نرم راه نوشت:

«بویراحمد یادم کنیت، بیشتر سرتنگ/ کی دیده بچه لری بی شاه کنه جنگ»

(بهمن بیگی، ۱۳۶۸: ۳۳۳).

گذشته از شعر مشهور فوق، در منابع مختلف محلی و غیر محلی ابیاتی ضبط گردیده که عبارت

است از:

(کی لهراس، پسر الیاس، شوهر گلایی/ تا صد سال دال (لاشخور) بخورد کشته نظامی) (۱۱)

(غفاری، ۱۳۶۲: ۱۰)

(کی لهراس زیر دار (=درخت) بلوط سیبل تاب می داد/ از بویراحمد تا کهگیلویه قشون حرکت

می‌داد) (۱۲)

یاغی‌گری و درگیری‌های میرغلام شاه قاسمی و در اشعار فوکلوریک

میرغلام یکی از جنگجویان نامی بویراحمد بود که از سال‌های ۱۳۰۳ به بعد با نیروهای نظامی درگیر گردید و به اصطلاح رایج «یاغی» شد. او سیدی از سادات شاهزاده قاسم بویراحمد بود که یاغی‌گری او را از زمان قتل یک نظامی به نام «یاور اکرم» در سال ۱۳۰۳ می‌دانند. یاور (سرگرد) اکرم، برای پیگیری شکایت یک شاکی به حوزه بویراحمد رفته و جمعی را که بی‌گناه بوده و اطلاعی از اموال مسروقه شاکی نداشته، تحت فشار و آزار قرار داده است. شهرت عمومی دارد که اسب سرگرد اکرم، معتاد جوجه کباب بود و در هر خانه‌ای که یاور اقامت می‌گزید، علاوه بر غذای خود، خوراک مخصوص اسب هم می‌بایست تأمین می‌شد. سخت‌گیری سرگرد و تعذیب مردم محل به حدی رسید که بالاخره طاقت برخی افراد- از جمله میرغلام- به سر آمد و تصمیم به قتل یاور گرفت. البته یاور اکرم که از سکوت و مهمان‌نوازی مردم سوءاستفاده کرده بود، با دریدگی درخواست زنی از زنان آبادی نمود. بنابراین، میرغلام جوان که خویشاوند بزرگان ده بود، دست به اسلحه برد و با گلوله به زندگی اکرم پایان داد. وی از آن پس یاغی و درگیر با حکومت و مأموران گردید. دسته‌ای که همراه او شدند، نخستین گروه منسجم یاغیان بویراحمد بودند که حتی «کی‌له‌راس» نامی نیز مدتی به او پیوسته بود. هرچند اختلاف طرفین خیلی زود موجب جدایی و کناره‌گیری از یکدیگر گردید. یک نظامی ارمنی به نام حاجی‌خان- که معروف به فساد اخلاقی بود- و در منطقه ممسنی مسئول انتظامات بود، در پی دستگیری و سرکوب میر مذکور و میرغلام برآمد. اما در چند درگیری مستقیم با میرغلام، یک بار از ناحیه گردن مجروح و بار دیگر به قتل رسید و به سزای اعمال ننگین و فساد اخلاق خود رسید (برای اطلاع از زندگی و اقدامات میرغلام رجوع شود: اکبری، ۱۳۶۸: ۶۴-۵۹ / غفاری، ۱۳۷۸: ۲۶۲ / تابان سیرت، ۱۳۸۰: ۲۳۸-۲۲۸). آنچه درباره اقدامات میرغلام در اشعار منعکس است، بیشتر مربوط به این دو درگیری است. بیت نخست از ابیات شیخ علی‌مراد است و بقیه از شاعران بی‌نام و نشان. بیت شیخ علی‌مراد، مربوط به درگیری نخستین میرغلام و حاجی‌خان ارمنی و زخمی شدن نظامی مذکور از ناحیه گردن است.

(حاجی خان ارمنی پول به تو حرام است این گلوله داخل گردنت کار میر غلام است)(۱۳)

مابقی اشعاری که درباره میرغلام گفته شده، از شاعران گمنام است.

(میر غلام بانگ می زند و سرود شادی «بایه بایه» می خواند [و می گوید]: حاجی خان را کشته

ام و زیر دار (=درخت) نهاده است)(۱۴)

(میرغلام زیر دار بلوط چاه دم می‌کرد/ نظامی سر «کرگری» مثل بز رم می‌کرد)(۱۵)
 در این بیت شاعر در مدح میرغلام بیان می‌کند که هرگونه اقدام و حرکت او- حتی چاه درست کردن- موجب رعب و ترس نظامیان می‌گردد و آنها را متواری می‌کند. مقصود از «سر کرگری» کلاه‌های آهنی نظامیان است، که به اعتقاد شاعر، شبیه وسیله‌ای محلی به نام «کرگر» و سبد مانند است.

(حاجی خان، نیا نیا نه پارسال است/ غلام پسر میرغریب ریه ات را در می‌آورد)(۱۶).
 احتمالاً شاعر اشاره به درگیری نخستین میرغلام و حاجی خان دارد که پارسال جان سالم به در برده بود و اگر امسال بیاید کشته خواهد شد.
 (میرغلام بانگ می‌زند لهراس باتولی/ حاجی خان را کشته ام و تو اقدامی نمی‌کنی و بی خیالی)(۱۷).

علاوه بر ابیات لری، اشعاری به زبان فارسی درباره میرغلام و دو اقدام مهم او- قتل اکرم و حاجی خان- سروده شده که هرچند در برخی موارد ساده و عامیانه می‌نماید، ولی به عملکرد و زندگی او پرداخته است. در ذیل به بخش‌هایی از آن که بیانگر حیات سیاسی- نظامی میرغلام است، اشارت می‌رود.

«بدیدند آمد نظامی سوار که نامش بدی اکرم نامدار
 در این ره رسیدی همان رهروان زبانش به کج بود، دلشیدگمان
 جوابش چنین داد ای‌مورالله به اکرم چنین گفت ای بی وفا
 بگفتا، نظامی چه خواهه به ما تفنگ قوامی و پشمی کالا...
 یکی زن پیامد به پیش غلام که اکرم چه کردست در این زمان
 چه گفتار آن زن غلام را رسید بماند از تعجب و خیره بدید
 بزد دست بر زن یکی ارمنی منم سید سادات شاه قاسمی
 قسم خورد بر جد خود در زمان که نابود سازیم گردن کشان...
 فشنگ راند میان تفنگ قوام به اکرم بگفتا که عمرت تمام»

(حسینی، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

در خصوص درگیری میرغلام و حاجی خان ارمنی ابیاتی نیز گفته شده که به برخی اشاره می‌شود.
 «... که از او خروشی ز لشکر رسید که باید کنی غلام را دستگیر
 بگیرید بیارید به پیشم غلام خبر من نمایم به گردن کشان»

بدارش ز نم من مثال بره که کارش بگردد تباه یکسره
 نشد حاجی پیروز در رزمگاه بشد جان پاکش به یکسر فدا
 بزد تیر، جنگی غلام آن دلیر بیفتاد از اسب به روی زمین [؟]
 چه دید او غلام را، آه کشید که امید من را مکن نا امید»
 ظاهراً میرغلام در جواب او می گوید:

«بگردند بر تو بسی التماس تو رحمی نکردی بر میرعباس
 زنان را تو بردی به اردوی شاه تو بد کرده بودی بدآمد به راه
 بیامد به بالین حاجی، غلام بیرید عورات و جان شد تمام
 پراکنده گشتند در آن دیار غلام شد بر اسب حاجی سوار
 چو غلام پیروز شد در کارزار سپاه ز حاجی نگشت پایدار...»

(همان: ۱۳۳-۱۳۲).

علاوه بر اشعار مرتبط با میر غلام و مقتولین او، ابیاتی نیز در توصیف شخصیت میرغلام و توجیه مبارزه او با نظامیان - که مثل بسیاری جنگجویان و قهرمانان دیگر، از «بهر ناموس و ننگ» است - سروده شده است.

«غلام سید سادات شا قاسمی غلام مرد جنگی و دشمن کشی
 غلام یک نفر بود و تنها چه کرد سر سید شا قاسمی زنده کرد
 که از شاه و از خان و گردن کشان نبودیش ترس آن دلیر جوان
 که از شاه و از خان مبرید نام منم مرد جنگی، منم میرغلام
 غلامی که از بهر ناموس و ننگ نخوایید یک شب به سان پلنگ
 غلامی که بودش در آن پهن کوه و از جنگ جنگان نبودش ستوه....
 چو شاهان بیرید بر تیغ کوه تعجب بکردند گروه ها گروه...»

(همان: ۱۳۲)

یاغی گری یا اعتراض ایلات بعد قتل کی لهراسب

حقیقت آن بود که سیاست‌های دولت مدرن با آن سرعتی که به ایلات تحمیل می‌شد، باعث بروز مشکلاتی در منطقه بویراحمد شد. از طرفی هم ایلات علاقه‌ای به سیاست‌های دولت مدرن نداشتند.

آنان می‌خواستند مانند اجدادشان بزرگ شوند، ازدواج کنند، بچه‌دار شوند، شغل بومی خود را دنبال کنند و از طرفی هم در زادبوم خود آزادانه زندگی کنند، اما دولت مدرن این نوع رفتار اجتماعی و سیاسی را نمی‌پسندید. پس جدال ایل با دولت تداوم پیدا کرد و این تقابل تا به آنجایی ادامه می‌یافت که یکی از دو طرف از میدان به در رفته و تسلیم شود و این روند به اجبار بر ضد ایلات در حال انجام بود. اکنون سیاست‌های انگلستان نیز بر مطیع کردن تمام اقوام و طوایف در ایران قرار گرفته بود.

بعد از قتل کی‌لهراس در اواخر آذر ماه ۱۳۰۹، هُبت رزمی بویر احمد درهم شکست و خوانین باقی مانده تسلیم حکومت شدند. از همین زمان «حکومت نظامی بهبهان و کهگیلویه» رسمیت یافت و نیروهای نظامی در تل خسروی بویراحمد مستقر گشت. نظامیان حکومت مرکزی رضا شاه با استقرار واحد‌های اداری در تل خسرو و تأسیس شهرک، مرکز مهمی برای تسلط و مراقبت بر عشایر بویر احمد تشکیل دادند و در نبود مبارزان نامدار، بی‌محابا عمل کردند. نخستین حاکم نظامی بویراحمد که در تل خسرو مقیم گشت، سرهنگ جهانبانی بود که از همان آغاز، تغییر هویت مردم و منطقه را وجهه همت قرار داد. وی اسامی دهات را نیز تغییر داد و در مکانهای مختلف بویر احمد نظیر دشت روم، دستور اسکان عمومی صادر کرد و برخی دهات را به نام خود و فرزندان گذاشت: «جهان آباد، امیر آباد، حسین آباد و منصور آباد». او در نامه‌ای به کدخدای دشت روم، به صراحت نوشت: «از این به بعد طایفه سپرده به شما دیگر نام قایدگیوی نداشته، بلکه رعیت جهان آباد دشت روم است» (غفاری، ۱۳۶۸: ۲۲۷/ صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸). به علاوه، سرهنگ نظامی با رفتار خشن و نادرست خویش، به اعدام‌های بیرحمانه و بی‌دلیل اشخاص ذلیل و فقیر دست یازید تا رعب و وحشت همگانی در دل عامه اندازد. جانشینان سرهنگ جهانبانی، غالباً نظیر او عمل می‌کردند تا بدین طریق سلطه حکومت نظامی را قطعی و بلامنازع سازند. یک نویسنده بومی، تعداد ۲۱ تن را نام می‌برد که در سال‌های نخستین حاکمیت نظامی در بویراحمد، اعدام گردیدند (غفاری، ۱۳۷۸: ۲۶۷-۲۶۶). جرم برخی از آنها بسیار سبک و عادی بوده و یقیناً جهت ترس و توهم دیگران تیرباران شدند. مثلاً، یک نفر به نام «گدا» به جرم دزدی یک میش، دیگری به اسم «ملاعلی مردان» به اتهام «اغتشاش و تیراندازی»، سدیگر به نام «خانبابا سی سختی» به علت فروش «هشت تیر فشنگ» محکوم و اعدام گردیدند. (همان: ۲۶۷ / طاهری، ۱۳۸۸: ۴۱-۲۵). با این گونه سخت‌گیری‌ها و بی‌رحمی‌ها، کاملاً آشکار بود که باز مردانی از بویراحمد فراری و یاغی خواهند شد و در صورت امکان دست به اسلحه و پیکار خواهند گشود. خیلی زود همین گونه نیز شد و تعداد یاغیان بویراحمد چندین برابر عهد قاجار گردید. در میان یاغیان و جنگجویان بویراحمد از ۱۳۱۰ به بعد، دو برادر ناتنی به نام‌های علی خان و ولی خان ایزدپناه - که

چون از طایفه کی گیوی بودند، لقب کی داشتند- از همه مشهورتر شدند. شروع تواری و یاغی گری آنان، تنها در نتیجه ترس از برخورد های ظالمانه و غیرقانونی حکومت نظامی منطقه بود. آنها که در اوان جوانی بودند و سنشان حدود ۲۰ تا ۲۵ سال بود، وقتی خشونت و اجحاف حاکمان نظامی را به عینه دیدند، از محل سکونت خویش در دشتروم بویراحمد- چند کیلومتری مقر حکومت نظامی- متواری و در نزد دایی های خود که از مرکز نظامی فاصله داشت، توطن گزیدند. آنها در طی مدتی که در حال یاغی گری بودند، چند درگیری مستقیم با مأموران حکومت و سیاره ها - چریک های مزدور محلی - انجام دادند که اغلب پیروز و غالب بودند. با وجود اقدامات و درگیری های متعدد برادران ایزدپناه با نظامیان و سیاره های محلی، اشعار منقول و مضبوط در باب آنها اندک است و یا در یادها نمانده و روایت نشده است.

در این باره، پنج بیت معروف در منابع محلی مکتوب گشته که ابتدا یعقوب غفاری به ضبط آنها همت گماشته، سپس دیگران به تکرار آن پرداخته اند. جالب است که در سه بیت آن، به همسر کی علی خان به نام «خان قزی»- که مدتها همراه آنان در کوه و کمر زندگی و مبارزه می کرد-اشارت رفته و شاعران گمنام قوم نشان داده اند که نقش زنان جنگجو را نیز در نظر داشته اند. یک نویسنده بومی، علاوه بر این پنج بیت، اشعار زیادی را در کتاب خویش منسوب به این دو برادر نموده، که به نظر می رسد برخی از آنها تغییر یافته ابیات دیگران و یا تحریف شده هستند (مجیدی، ۱۳۸۱: ۶۸۷-۶۸۶). در اینجا ابتدا به ابیات قدیمی و مورد وثوق پرداخته می شود، سپس برخی ابیات کمتر تغییر یافته ارائه می گردد.

(این کاکای (برادر) تو فوج زَنَم و این هم سه تیرم / خدمت به این شاه نمی کنم غیر از اینکه بمیرم)(۱۷).

به احتمال زیاد، شاعر بیت بالا را از زبان کی ولی خان در باب برادرش کی علی خان روایت کرده و آشکار نموده که تصمیم جدی گرفته اند، تا زنده هستند به شاه خدمت نکنند. واقعیت این است که برادران ناتنی ایزدپناه، نه در عهد رضاشاه و نه محمدرضاشاه، هچ گاه با حکومت سر سازگاری و خدمت نگرفتند و البته تاوان آن را نیز دادند.

(علی خان زده به قد [قطار] دو ردیف را / بانگ به خاقانچی بزن، بگو کو عیوضی ات را). (۱۸)

اشاره شاعر به درگیری کی علی خان و برادرش با جمعی از نظامی ها و سیاره های مزدور محلی است که در این مصاف عیوضی نامی کشته شد و خاقانچی (=خاقانی؟) امنیه فرمانده تعقیب کنندگان هزیمت یافت.

(علی خان و ولی خان دو شیر ناشی (=نترس و بی باک) هستند/ لاس (ماده) آنها بی بی خان قزی است که زد توی ماشین). (همانجا) (۱۹) شاعر می‌خواهد جنگجویی و تیراندازی شجاعانه بی بی خان قزی را همانند مردان بی باکی چون کی علی خان و کی ولی خان تصویر و تبیین نماید.

(علی خان بزن بزن دستت نلرزه/ شیر زرد بی بی خان قزی، قله‌ها را بسته) (۲۰)
 (بالای سرم دور می‌زند بالون جنگی/ خان قزی به من برسان تو بره فشنگی) (۲۱)
 علاوه بر ابیات فوق، به اشعار دیگری که به نام کی علی خان و کی ولی خان گفته شده، اشاره می‌شود:

(علی خان گفت ولی خان جلویت را بنگر/ سواران امنیه، رو کرده اند به سنگر) (مجیدی، ۱۳۸۱: ۶۸۶) (۲۲).

(علی خان و ولی خان هر دو کا کا هستند/ در جر با امنیه‌ها هر دو جلودارند) (۲۳)
 (خان قزی هم چون شیر ماده قطار بسته است / علی خان و ولی خان در سنگر نشسته اند) (۲۴)

اقدامات عمومی حکومت رضاشاه و بازتاب آن در اشعار محلی

جدا از حوادث مهم و سرنوشت ساز که برای مردم از اهمیت و تأثیر فراوانی برخوردار بود و در اشعار شاعران محلی بازتاب یافت، برخی اقدامات عمومی حکومت رضا شاه نیز در ذهن و زبان عامه بویراحمدم رسوخ پیدا کرد و ادبیات ویژه خود را به وجود آورد. تغییر لباس محلی و تبدیل آن به لباس متحدالشکل ملی، کنار گذاشتن شال و قبا و کلاه بومی، کشف حجاب، تخته قاپو و اسکان اجباری، طرح خدمت سربازی یا همان «اجباری»، گرفتن و پاره کردن و سوختن سرپناه و سیاه چادر محلی به نام بهون، خلع سلاح، ممانعت از بیبلاق و قشلاق آزاد و اختیاری عشایر و مواردی از این دست، عموم عشایر را به ستوه آورده بود. در هر منطقه عشایری، جمعی نظامی با عنوان انتظامات محل، حضور مستقیم و مستبدانه داشتند و در واقع خود را صاحب اختیار هستی عشایر می‌دانستند. به زعم حکومت و مأموران متعددی و ستمگر آن، عشایر می‌بایست آن گونه که حکومت می‌خواست زندگی نماید، نه آن گونه که خود دوست داشت و محیط زیستش ایجاب می‌کرد. از ۱۳۱۰ تا نیمه دوم ۱۳۲۰، بویراحمدم محیط آزاد و اختیاری پیشین را کاملاً از دست داد و محبوس و مهجور در لوای مراقبت و مزاحمت نظامیان خشن منزوی گردید. یاغیان کوه نشین و کوه رو نیز که برخی در نتیجه فشار نظامیان فراری و یاغی شده بودند، از جانب مأموران دولت و سپاره‌های مزدور محلی تحت تعقیب بودند و دایم محافظت

و نگره داشت خود را مد نظر داشتند. باری، راه چاره حفظ و حراست از خود و خانواده، سکوت محض و تمکین اوضاع جدید و صبر و امیدواری بود. مالیات‌های تعیین شده، پذیرش اجباری (=سربازی و مشمولی)، تحویل هر نوع سلاح، تحویل سیاه چادرها، تغییر لباس، اسکان اجباری در سردسیر و گرمسیر و هرگونه امر و نه نظامیان واجب‌الاطاعه و غیر قابل تردید و تمرد بود. این اوضاع عجیب، کم و بیش در اشعار بومیان انعکاس یافت و اعتراض عموم را نسبت به وضع موجود آشکار ساخت؛ از جمله:

(تا دوره امنیه هاست، نگویید و نخندید/ نه کلاه به سر بگذارید و نه شال ببندید) (۲۵).

چون تعدی و تطاول نظامیان-که در عهد رضا شاه امنیه نام داشتند- حد و مرزی نداشت و بر تمام هستی عشایر تسلط یافته بود، شاعر «گفتن و خندیدن» را نیز منع کرده بود؛ زیرا گفتن و خندیدن نمادی از حیات افراد و نشانی از شادی و زیستن بود و به زعم شاعر-که گمان بسیاری از عشایر بود- حاکمان حکومت بدین حد نیز راضی نبودند و آن را دلیل تمرد و تغییر می دانستند. مصرع دوم بیت، خود واقعیتی محض بود و از اصلاحات عمومی و همه جانبه رضا شاه محسوب می شد. مرسوم شدن کلاه پهلوی - مدتی بعد کلاه شاپو- و نیز عدم شال بستن روحانیون و عشایر، از اوامر مؤکد و معین حکومت بود که به صورت قانون و بخشنامه ابلاغ و اجرا گشت. تغییر لباس محلی و تبدیل آن به لباس ملی مورد نظر حکومت، از اصلاحات آزار دهنده و دست پا گیر عشایر در عهد رضا شاه بود. نسبت به این تغییر، عامه عشایر ناراضی و معترض بودند و تا جایی که امکان داشت، مقاومت می ورزیدند. اما، زور و اجبار دولتیان ناگزیرشان می کرد تا تسلیم شوند و با تغییر لباس نیز به تدریج تغییر شکل و هویت می دادند. ابیات زیر مبین ناراضی و اعتراض بویراحمدی‌ها از اصلاحات عذاب آور مؤکد بود. (تقوی مقدم، ۱۳۷۷: ۳۴۹)

(آسمان تو درز بیر، زمین دهان باز کن/ به من می گویند گیسوانت را ببر و شلوار به پا کن) (۲۶)
این شعر از زبان زن و دختری عشایری سروده شده که از گیسوان کوتاه کردن و شلوار به پا نمودن بیزار و متنفر و متعجب است. وی آسمان و زمین را خطاب قرار می دهد که شکاف بردارند و دهان باز کنند تا او متواری و مخفی شود. شعر دیگری که در خصوص تغییر لباس محلی و پوشیدن «کت و شلوار» فرنگی گفته شده، مضمونی طنز آمیز و درخواستی اله دارد، تا مگر از این اوضاع نجات یابند.

(کت کوتاه، شلوار بلند، داره تماشا/ ای خدا زیر وارو کن تخت رضا شاه) (۲۷).

اشارت شاعر به «تماشایی» بودن «کت کوتاه و شلوار بلند» طنز تلخ مستتر در آن را آشکار می سازد. به علاوه شاعر به نمایندگی قوم مظلوم خویش، از خدا می خواهد که «تخت» رضا شاه را واژگون کند، و این دعایی بود که به نظر می رسد پس از چند سال اجابت شد. رسول پرویزی در داستان

«شلواری و صلح دار» که در کتابی به همین نام چاپ گردیده، طنز تلخی شبیه شعر بویراحمدی‌ها را ترسیم و تصویر کرده است (پرویزی، ۱۳۵۷: ۷۸-۷۲). دوره رضا شاه، هم دوره شکنجه بود و هم شلاق. شاعر عشایری در بیت زیر ترکیبی از عشق و حماسه را به خواننده عرضه می‌دارد و نشان می‌دهد که سلاح‌ها از دست رفته و «شلاق» جایگزین آن شده است.

(یک گلی در مالمان (=آبادیمان) واجب طلاق است/ نه دوره تفنگ عثمانی است، دوره شلاق است) (۲۸).

شاعر محلی، ضمن بیان اختتام دوران تفنگ و «وداع با اسلحه»، دوره نوین شلاق و شکنجه را یادآور می‌شود و از «گل مال» - شاهد زیبا رو و گل گون محل - گلایه مند است و او را واجب طلاق و رهایی می‌داند. معلوم نیست، این «گل مال» از آن او بوده و چون آزارش داده، سزاوار طلاق گردیده، یا در بند کسی است که در خور گل نیست و لازم است گل از او جدا گردد.

از موارد ظالمانه عهد رضاشاه، - مثل دوره‌های گذشته - اخذ مالیات گزاف از عشایر بود. عشایری که در نتیجه سیاست نادرست اسکان اجباری، بسیاری از دام‌های خود را از دست داده و به فقر و فلاکت گراییده بودند، می‌بایست مالیات سنگین حکومت را نیز پرداخت نمایند. این موضوع در اشعار معدودی آمده است. (همان: ۸۳).

(جناب آقای سرهنگ زره پوش / کی دیدی بلوط بچینی، اما برنج بده بابت بهره مالکانه و مالیاتش). سرهنگ زره پوش فرماندار نظامی کهگیلویه و بهمیان از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ بود (باور، ۱۳۲۴: ۲۱) (۲۹)

قضیه «اجباری» (=سربازی) که از اواخر دوره قاجار مطرح و پیگیری شد، در سال ۱۳۰۶ به جد در استان‌های مختلف کشور اجرا گردید. تقریباً در تمام نقاط کشور، نسبت به قانون «اجباری» (=خدمت سربازی) اعتراض و نارضایی پیش آمد (برای اطلاع از نمونه‌های اعتراض و نارضایی رجوع شود: هاشمی، ۱۳۹۰: ۹۲۸-۸۹۲). شیخ عبدالرسول نیرشیرازی نیز در مشاهدات عینی خود، داستان نظام اجباری و پیامدهای آن را در فارس به اختصار بیان کرده است (نیرشیرازی، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۹۶).

وی در دو بیت که گویا خود سروده می‌گوید:

«در سال هزار و سیصد و شش به شهر / از شاه نظام زور آمد دستور

ز اندوه پدر حزن پسر ناله مام / گردید پدید وحشت روز نشور» (همان: ۹۶)

بویراحمدی‌ها نیز از جمله مردمی بودند که از این موضوع نگران و ناراضی شدند و در اشعار خویش اعتراض و تخالف خود را نشان دادند. برای یک بویراحمدی فرزند پسر مؤثرترین بازوی کار و

قدرت بود. تلاش سنگین روزانه و چرخاندن امور زندگی، نیاز به مرد داشت. بنابراین از دست دادن مردی از خانه، مصیبتی بزرگ و خلأ پر ناشدنی بود. این مصیبت زمانی دو چندان می شد که تنها پسر خانه را به اجباری ببرند و چرخ اقتصاد و زندگی خانه را فلج و مختل نمایند. وقتی تک پسری یتیم در خانه، فقط مادری کور و خواهرانی نازنین داشته باشد، از دید عموم بی انصافی و ستم محض بود که او را به سربازی «اجباری» ببرند. (غفاری، ۱۳۶۲: ۶۹).

(خودم بودم، یک مادر کوری و دوتا خواهر ناز/ اجباری آمد و بردم در فوج سرباز)(۳۰)

برخی پسران جوان که نامزد داشتند و به سربازی اعزام می شدند، نگران نامزد خود بودند و از اینکه ممکن است طی دو سال دوری از خانه، نامزدش را به کسی دیگر بدهند، غمگین و غصه دار می گشتند. بیت زیر از زبان جوانی که نامزد دارد و اجبار حکومت رضا شاه او را به سربازی و دوری از نامزد فرامی خواند، سروده شده و از شاه مملکت سؤال می نماید که بعد از او نامزدش نصیب کی می شود. با این پرسش محتاطانه، می خواهد شاه را عامل و مقصر اصلی قلمداد نماید. مگر نه شاه حاکم کل و صاحب اختیار سراسر مملکت است. (همانجا).

(رضا شاه، شاه پهلوی، لباس ابریشمی/ بردنم به سربازی، نامزدم برای کیست؟)(۳۱)

مقررات سخت و سنگین سربازی، به ویژه عدم مرخصی آنها طی دو سال خدمت، بر دوری از خانواده و موطن اضافه می شد و بیش از پیش آن را غیر قابل تحمل می نمود.

اعتراض منظوم روحانی محلی به سیاستهای رضاشاه

یک روحانی محلی بر مبنای دیدگاه خود، منتقدانه و معترضانه اقدامات و اصلاحات رضاشاه را با زبان شعر زیر سؤال برده است. وی سیدعلی صفدر (میر علی صفدر) تقوی از سادات مشهور کهگیلویه و بویراحمد بود، که سالها در منطقه به ترویج و تبلیغ موردینی و شرعی، اشتغال داشت. او که در سال ۱۳۱۷ و در سن ۶۳ سالگی وفات یافت، در حوزه‌های علمیه کازرون، شیراز و نجف تحصیل کرده بود. اشعار انتقادی وی، به طور کامل منتشر نشده و تنها نمونه هایی از آن در کتاب «تاریخ سیاسی کهگیلویه» آمده است (تقوی، ۱۳۷۷: ۴۰۴-۳۹۸). اشعار وی به استبداد رضاشاه و اقداماتی نظیر متحدالشکل کردن عموم، خلع لباس روحانیون، کشف حجاب، فرنگی مآب شدن و... پرداخته است.

«مسلمان دوره آخر زمان است/ برای خلق وقت امتحان است

نمایان کرد دشمن کین خود را/ به مردم وانموده دین خود را...

اعادی متفق گشتند یکسر/ برای ذلت دین پیمبر
 مسلمانان چرا این دم به خوابید/ ز خواب آگه شوید یکدم شتایید
 عمامه تاج اسلامیت ما را/ اگر بردند شرافت نیست ما را
 پس از خلع لباس طرح آیین/ ذلالت می کنند آن قوم بی دین
 ذلیلان را نباشد کامرانی/ یقین، مردن به از این زندگانی
 به چند و چون ترا آرند دربند/ نداری اختیار مال و فرزند
 ذلیل و هم فقیر و هم پریشان/ شوی در کار خود واله و حیران...
 مسلمانان در این عصر و زمانه/ که دشمن بر شما گیرد بهانه
 بیا انصاف ده ای مسلم پاک/ بکن خاکی به سر یا یقه را چاک
 که این بویی بود از ظلم ظالم/ نمانده چیزی از اسلام سالم» (همان: ۴۰۲-۴۰۱).
 وی در ابیاتی دیگر به «تاج امت» مسلمان که همان «عمامه» است، اشارت دارد و آن را با عبا
 «ستر ملایم» دانسته و «چادر و مقنعه» را ملازم زنان.
 چنین فرمود شاه دین و دنیا/ عمامه هست تاج امت ما
 حدیث من شبه را کن تلاوت/ شبیه کافران منمای خود را
 برای امتان فرض است و لازم/ عمامه و عبا ستر ملایم
 لباس اهل شرع مصطفی هست/ چو چادر، مقنعه، زن را ملازم (همان: ۴۰۰)
 این روحانی عشایری، شاه را خطاب قرار داده، می‌گوید:
 گمانم آنکه در امر شریعت/ شده القاء شبهه در یقینت
 چرا که مغرضین دین احمد/ محیط اند این زمانه بر ضمیرت (همانجا).
 از این نوع اعتراضات موارد زیادی در تاریخ منطقه به صورت منظوم و غیر منظوم وجود دارد که به
 نوعی بازتابی از سختی سیاست‌های تأدیبی رضاشاه و عدم علاقه ایلات به انجام این نوع سیاست‌های
 تحمیلی بود که با توجه به تعدد موارد به ارائه گوشه‌ای از این مطالب پرداخته شد.

نتیجه

سیاست‌های دولت مدرن که به ایلات تحمیل شد، باعث بروز مشکلاتی در سراسر ایران زمین به
 خصوص در بین جامعه ایلی و عشیره‌ای شد. از طرفی هم ایلات علاقه‌ای به سیاست‌های دولت مدرن

نداشتند. آنان می‌خواستند مانند اجدادشان زندگی کنند و در زادبوم خود آزادانه زندگی کنند. اما دولت مدرن این نوع رفتار اجتماعی و سیاسی را نمی‌پسندید. این روند سیاسی با سرعتی زیاد و به اجبار بر ضد ایلات در حال انجام بود.

اتحادیه بویراحمد از قرن‌ها پیش شکل گرفته و فرهنگ و ادب خود را - که صحت و اصالت ایرانی آن تا حدود زیادی محفوظ مانده - به رغم مصایب و مشکلات عدیده، حفظ و حراست نموده است. بی تردید، به دلیل عدم کتابت و اتکای به انتقال سینه به سینه، بخش اعظم ادبیات و فرهنگ ادبی این قوم از میان رفته است. با این حال، اندکی از آن نسل به نسل منتقل گشته و بخشی از رخدادهای مهم و تاریخی آنها را نگه داشته است. عصر رضاشاه از جمله اعصار مهم و سرنوشت ساز عشایر ایران - نظیر بویراحمد - بود، که بنا به اهمیت و تأثیرگذاری آن، در ذهن و زبان عامه محل مانده و در اشعار و سروده های قومی بازتاب یافته است. هجوم سپاه ده هزار نفری رضاشاه به بویراحمد، عجیب ترین و استثنایی ترین لشکرکشی داخلی علیه عشایر بود، که با شکست مفتضحانه ارتش مدرن رضاشاه خاتمه یافت. به رغم این، حکومت رضاشاه بر همه عشایر چیره شد و در سرکوب و تغییر هویت آنها تلاش فراوان نمود. اقدامات و سیاست های عشایری رضاشاه که کاملاً ستمگرانه و مبین با فرهنگ و سنن عشایر بود، در ذهن و زبان عامه ماندگار شد و در سروده های عامیانه و اشعار محلی بازتاب یافت. تعریف و تمجید از مبارزانی که مقابل حکومت و مأموران خشن آن مقاومت می کردند، نبردهای مهم و مؤثر، تخته قاپو، طرح اجباری (سربازی)، تغییر لباس و شکل، تغییر فرهنگ و رسوم و سنن، از جمله موارد و مسائل معتابه عشایر بود که در دوره رضاشاه رخ داد و در اشعار عامیانه و سروده های محلی محفوظ و منتشر گردید. این مقاله، گوشه ای از آن ادبیات و فرهنگ را بازشناخته و بازتاب داده است.

یادداشت‌ها

- ۱- «جنگ گهرس دُورگِ مین، کِلِ کَلَه قندی هُچ شیری مثل لهراس نکرده جنگی»
 jang gehres dorag-e-mayin, kel-e- kala qandi / hiç şiri mesle lohrâs
 nakerde jangi
- ۲- «یه نالی بغل بور، نه بُنگِ بایه ای سُنور شوخین زَنه لهراس نه‌ایه»
 ye nâley beqale bur, na bonge bâye / i senure şuxin zana lohras
 nahâye
- ۳- «کی لهراس سَرِ کَمَر، اردومین تنگ تا صد سال دال بخره جرِ سنگِ منگ»
 key lohrâs sare-kamare, ordu mene tange / tâ say sâl dâl bexare, jare
 sange mange
- ۴- «قَرَوُل قَر و قَر، خان دَمِ پیرِ حکومت امیر لشکر، تی کی لهراس مین تنگ و گبر»
 qarawol qara va qara, xân dame pire / hekumate amir laşkar tey key
 lohrâs mene tang vagire
- ۵- «کی لهراس اذن و مِ بیه مین تنگ در آیمِ پَرُوم تِ رضاشا بخت سیت بیارُم»
 key lohrâs ezn vam beye mene tang darâyom / beravom tey reza şâ
 bakht sit beyârom
- ۶- «شش هزار اُردو شَه، رسی تلِ اسپیی کی لهراس داش دَمِ شَوَجَر نَکِرِد و ریبیی»
 şeş hezar ordu şahi rasi tel-e-spiy / key lohrâs daş dame şow jar,
 nakerde varbiy
- ۷- «کی لهراس چَقَه سَفی، اُومد دَمِ پیرِ هَمچَه شیر جَرِ ایکنه بی توپ شَص تیر»
 key lohrâs çeqa safi ūma dame pir / hamçe(a) şir jar ikene bey tupe
 şas tir
- ۸- «حکومت و بهبهون، خان رَهت و لِنده کی لهراس نَائِبِل کِه کَل و گِنده»
 hekumat va behbehun, xân raht va lenda / key lohrâs nâyobala ke
 kal-o-genda
- ۹- «زین طلا، مین زین طلا، رکاب کوتا بیه کشتن کی لهراس، خانی و رُفتا»
 zin tela, men zin tela, rekâbe kutâ / baya koştan-e key lohrâs xâni
 varoftâ
- ۱۰- «بیرمَد یائِم کُنیت بیشتر سر تنگ کی دِیه بَجَه لری بی شا کنه جنگ»
 beyramaḍ yaḇom kenit, biştar sare tang / ki diye baça leri bey şâ
 kene jang
- ۱۱- «کی لهراس، کُرِ آلیاس، میری گلابی / تا صد سال دال بَخَرِه کشته نظامی» (غفاری، ۱۳۶۲: ۱۰)

key lohrâs ker aliyâs mirey gelâbi(o) / tâ say sâl dâl bexare košte
nezâmi

۱۲- «کی لهراس زر دار بلی سوئل تو ایدا بیرمد تا کهگیلو غشین رو ایدا» (همان: ۱۳).

Key lohras zere dare bali sevil tow iy da / beyramay ta kohgilou
qesen rou iy da

۱۳- «حاجی خان ارمنی، پیل وت خرؤم ای گلی من گردنیت کار میر غلوم»

hâji xâne armani pil vat harume / I geley men gardanet kâre
mirqe(o)lume

۱۴- «میر غلوم بنگ ایزنه ۀ بایه بایه / حاجی خان کشتیمه زر دار نهاییه» (غفاری، ۱۳۶۲: ۲۲).

Mirqe(o)lum bong izane hey bâya bâya / hâji xâna košteme zer dâr
nehâya

۱۵- «میر غلوم زر دار بلی چایی دم ایکه / نظامی سر کرگری مٹ بز رم ایکه» (همانجا)

mirqelum zere dâre bali câyi dam ike / nezâmi sar korkori mes boz
ram ike

۱۶- «حاجی خان میو میو نه سال پار / غلوم کر میر غریب، سستنه ایدرار» (اکبری، ۱۳۸۱: ۱۴۸-۱۴۷)

hâji xân mayow mayow na sale pare / qelum ker mir qarib, sesta
idarâre

۱۷- «یه ککی من فوج زئم، یه هم سه تیرم / خدمتی شا نیکم غیر از بیمیرم» (غفاری، ۱۳۶۲: ۲۰)

Ya kakey men fowj zanom, ye ham setirom / xezmatey sa
nike(o)nom, qeyr az bemirom

۱۸- «علی خان زیه و قد یلا دو پیت / بنگ و خاقانچی بزَن کو عیوضیت» (همان: ۲۱)

Ali xan zaye va qay yala dopita / bong va xaqanci bezan ku ivazita

۱۹- «علی خان و ولی خان، دو شیر ناشی / لاسشون بی خانغزی ز مِن ماشی» (همانجا)

Ali xan-o vali xan, do sire nasi / lasesun bi xan qezi za mene masi

۲۰- «علی خان بزَن بزَن دهست نلرزه / شیر زرد، بی خانغزی کهله بهسه» (همان: ۲۲)

Ali xan bezan bezan dahset nalarze / sire zard bi xan qezi kehlala
bahse

۲۱- «مِن سَرُم پیت ایکنه بالون جنگی / خانغزی وم برسون توربی فشنگی»

Mene sarom pit ikene balune jangi / xan qezi vam berasun torbey
fesangi

۲۲- «علی خان گهت ولی خان جلوت بنگر / سوازل آمینیه ری که و سنگر» (مجیدی، ۱۳۸۱:

Ali xan goht vali xan jalowta bengar / sewaral amneya ri ke va sangar

۲۳- «علی خان و ولی خان هر دو ککاین / من جر بی آمینیل هر دو نهاین» (همانجا).

Ali xan-o vali xan har do kakayan / mene jar bey amneyal har do nehayan

۲۴- «خان غزی چی شیرلاس قطار بهس / علی خان و ولی خان سنگر نشهس» (همانجا).

Xanqezî ci sire las qatara bahse / ali xan-o vali xan sangar nesahse

۲۵- «تا دوری آمینله نگیئت نخندیت / نه کله و سر بنیت، نه شال بوندیت».

tâ dowrey amneyale nagit naxandit / na kela va sar benit, na šâl bovandit

۲۶- «آسمون تو دوز بوه، زمین کپ و تا کن / وم ایگن پللت بور، شلوار و پا کن»

âsamun to duz bova, zamin kap va tâ kon / vam igon palalta bevor, šalvâr va pâ kon

۲۷- «کت کوتا، شلوار بلند داره تماشا / ای خیا زیر وارو کن تخت رضا شا»

kot kutâ, šalvâr boland, dare tamâšâ / ey xoġâ zir vâru kon taxte rezâšâ

۲۸- «به گلی من مالمو واجب طلاقه / نه دوره عثمانی یه، دوره شلاقه»

ya geli men mâlemu vâjebe telâqe / na dowrey osmâneya, dowrey šelâqe

۲۹- «جناب آقای سرهنگ زره پوش / کی دیبی، بلی بچینی، برنج بیی گوش»

jenâbe âqâye sarhang zerehpuş / ky diye bali beċini, berenj beyi kuš

۳۰- «ختم بی یم، یه دی کوری، دوتا دیی ناز / اجباری، اومه بردم من فوج سرباز»

Xowm beyom ya dey kori dota daye naz/ejbari ouma bordom mene foje sarbaz

۳۱- «رضا شا، شا پهلوی، لباس تریکی / بردنم و سربازی نومزایم سی کی»

Reza sha sha Pahlavi lebas teriki / bordenom va sarbazi nomzayom si ki

منابع

- آذرپیوند، الله بخش (۱۳۸۴) تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان ۱۳۴۲ ش. یاسوج: چویل.
- آیرونساید (۱۳۷۳) خاطرات سری. تهران: رسا.
- ابرینگ، پیر (۱۳۸۳) کوچ نشینان قشقایی فارس. ترجمه طیبی پور. تهران: شیرازه.
- اسکندربیک منشی (۱۳۷۷) عالم‌آرای عباسی. تصحیح رضوانی. جلد اول. دنیای کتاب.
- اکبری، حامد، (۱۳۸۱) رجال بویراحمد. یاسوج: فاطمیه.
- اکبری، قدرت الله، (۱۳۷۰) بویراحمد در گذرگاه تاریخ. شیراز: چاپخانه مصطفوی.
- ایوانف، م. س (۱۳۵۶) تاریخ نوین ایران. ترجمه هوشنگ تیزآبی. تهران: اسلوچ.
- باور، محمود، (۱۳۳۴) کهگیلویه و ایلات آن. بی جا: شرکت سهامی چاپ.
- بختیاری، سردار اسعد (۱۳۷۲)، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- بهمن بیگی، محمد (۱۳۷۴) اگر قره‌قاج نبود... تهران: باغ آینه.
- _____ (۱۳۶۹) بخارای من ایل من. تهران: آگاه.
- بیات، کاوه (۱۳۶۵) شورش عشایری فارس. تهران: نشر نقره.
- _____ (۱۳۷۳) گزارشی از نبرد تامرادی. تاریخ معاصر ایران. کتاب هشتم. موسسه مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان.
- پرویزی، رسول (۱۳۵۷) شلوارهای وصله دار. چاپ هشتم. بی جا: کتاب های پرستو.
- تابان سیرت، کاوس (۱۳۸۰) دلاوران کوهستان دلبران تنگ تامرادی. قم: طیبین.
- تقوی مقدم، مصطفی (۱۳۷۷) تاریخ سیاسی کهگیلویه. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- جان پولاد، سید احمد (۱۳۸۵) سرگذشت یک افسر ایرانی. تهران: پردیس دانش و شیرازه.
- حسینی (۱۳۸۱) بخشی از شعر. موسیقی و ادبیات شفاء استان کهگیلویه و بویراحمد. یاسوج: فاطمیه.
- حسینی خواه، سید جمشید (۱۳۷۸) بویراحمد و رستم گاهواره تاریخ. اصفهان: گلها.
- حسینی منشی، محمد میرک (۱۳۸۵) ریاض الفردوس خانی. به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خورموجی (۱۳۸۰) نزهت الاخبار، تصحیح آل داود. تهران: کتابخانه. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- داگلاس، ویلیام (۱۳۷۷) سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی. ترجمه فریدون سنجر. تهران: گوتنبرگ.
- صفی نژاد، جواد (۱۳۶۸) عشایر مرکزی ایران. تهران: امیرکبیر.
- طاهری، سیمین (۱۳۸۴) فرهنگ عامیانه مردم کهگیلویه و بویراحمد. تهران: ساورز.

- طاهری، عطا (۲۵۳۶) درخت را نکشید. شیراز: کمیته ملی پیکار با بی سوادی.
- _____ (۱۳۸۸) کوچ کوچ. تهران: سخن.
- عسکری، نادر (۱۳۸۵) باوی گوشه ای در سرای همایون. یاسوج: ملت.
- غفاری، یعقوب (۱۳۷۸) تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویراحمد. اصفهان: گلها.
- _____ (۱۳۷۴) شناسنامه ایلات و عشایر کهگیلویه و بویراحمد. تهران: روایت.
- _____ (۱۳۶۲) نمونه ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویراحمد و شرح کوتاه از زندگی کی لهراس. یاسوج: چاپخانه امیر.
- فسایی، میرزا حسن، (۱۳۷۸) فارسنامه ناصری. جلد اول و دوم. تصحیح رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- فولادوند (۱۳۴۸ و ۱۳۴۹) گوشه ای از تاریخ ژاندارمری ایران.... مهنامه ژاندارمری. ش ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲.
- کاظمی، محمد و منوچهر البرز (۱۳۵۵) تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، بی‌جا: بی‌نا.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷) ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران. ترجمه علی بابایی. تهران: خجسته.
- کیانوند، عزیز (۱۳۶۸) حکومت، سیاست و عشایر از قاجاریه تا کنون. تهران: عشایری.
- کیانی، کیانوش (۱۳۸۴) حکومت پهلوی و عشایر. سقوط (مجموعه مقالات). تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجیدی، نورمحمد (۱۳۸۱) مردم و سرزمین‌های کهگیلویه و بویراحمد. تهران: بازتاب اندیشه..
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱) تاریخ گزیده. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مکی، حسین (۱۳۶۲) تاریخ بیست ساله ایران. جلد پنجم. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۵۹) نامه نور «ویژه‌نامه هنر و فرهنگ‌ایل بویراحمدی». شماره ۱۰ و ۱۱. بی‌جا: بی‌نا.
- نیرشیرازی، شیخ عبدالرسول (۱۳۸۷) روزگار پهلوی اول. تصحیح نیری. جلد ۲. شیراز: دریای نور.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۸۳) تاریخ جهان عباسی. تصحیح میرمحمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هاشمی، فاطمه (۱۳۹۰) بازتاب سربازگیری و نظام سربازگیری در میان اقشار مختلف. پیام بهارستان. دوره ۲، سال ۳، شماره ۱۲.
- همبلی، گاوین (۱۳۷۳). خود کامگی پهلوی، رضا شاه. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. ترجمه مخبر. تهران: طرح نو.
- یکرنگیان، میرحسین (۱۳۸۴) سیری در تاریخ ارتش پهلوی از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰. تهران: خجسته.